

بررسی مؤلفه «تنهایی» در اشعار سارا محمدی اردهالی

با رویکرد مدرنیستی

یاسمن کازرانی فراهانی*

دکتر سهیلا صلاحی مقدم

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا(س)

دکتر زهره الله دادی دستجردی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

از جمله شاعران مدرن امروزی که در قالب سپید طبع آزمایی کرده، سارا محمدی اردهالی است که در اشعار او عوامل مدرنیسم، بویژه تنهایی، بسامد فراوانی دارد. این عامل در ۱۹ شعر او از دید تصویرپردازی و حوزه واژگان، انواع جمله، ترکیبات و ساختمان افعال بررسی شد. جان بخشی پر بسامدترین صنعتی است که او استفاده کرده و حوزه واژگان مورد استفاده اش، بیشتر مسائل مربوط به خانه و خانواده و طبیعت است. شاعر همچنین از جملات سه جزئی، ترکیبات اضافی و افعال مادی بسیار استفاده کرده است. با اینکه تنهایی مفهومی انتزاعی است، انتزاعی و مجرد بیان نشده است و شاعر با وجود ستایش تنهایی و نیازی که به آن دارد از طرفی هم از آن می‌گریزد و نمود این موضوع در شعر او زمانی است که به طور مثال تصویر خانه را به عنوان پر بسامدترین تصویر، و جان بخشی را به عنوان پر بسامدترین صنعت می‌بینیم؛ هر دو حدود ۹۰ درصد اشعار را در برمی‌گیرد. شاعر در قالب سپید توانسته است امروزی‌ترین تصاویر را از تنهایی انسان مدرن ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: شعر، سارا محمدی اردهالی، شعر معاصر فارسی، تنهایی در شعر امروز، عوامل مدرنیسم و شعر فارسی

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۶/۷/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۹/۱۶

* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه الزهرا (س)

۱. مقدمه

تنهایی از جمله مسائلی است که همیشه و در همه جا مطرح شده است و درباره آن صحبت می‌شود. ادبیات یکی از بسترهایی است که امکان صحبت درباره مسائل مختلف زندگی را فراهم می‌آورد و تنهایی از جمله پیچیده‌ترین آنهاست. به گفته اوکتاویوپاز در کتاب دیالکتیک تنهایی، تنهایی عمیق‌ترین واقعیتی است که بشر با آن روبه‌روست. با بررسی تاریخی مفهوم تنهایی به این نتیجه می‌رسیم که در تاریخ ادبی ایران صحبت از تنهایی به دو شیوه کلی صورت گرفته است؛ تنهایی عرفانی یا صوفیانه و تنهایی انسان عصر مدرن یا تنهایی انسان در اجتماع. بخش عظیمی از ادبیات ما را عرفان و تصوف تشکیل داده و این بخش بالطبع گفتمان خاصی را در ادبیات پدید آورده است. مفهوم تنهایی کلاسیک، همان تنهایی در ادب صوفیه است که معمولاً منظور از آن، خلوت و عزلت و گوشه‌نشینی و مانند اینهاست. این مفهوم تا سالها باقی بود تا با ورود ادبیات به عرصه‌ای نو، این مفهوم نیز تا حدودی متزلزل شد. دوره مشروطه در ایران، دوره مهمی به شمار می‌رود. با ورود صنعت چاپ به ایران و اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا صنعت ترجمه و روزنامه‌نگاری، وارد مرحله جدیدی شد و می‌توان گفت از گذشته خود به نوعی گسست. شاعران و نویسندگان به تجربه‌های جدیدی دست زدند و ادبیات نوینی را پدید آوردند که در مقابل ادبیات کلاسیک قرار گرفت. مدرنیسم به عنوان مکتب مستقل ادبی از اواخر قرن نوزدهم پدید آمد و انشعابات مختلفی را نیز در تاریخ ادب به ارمغان آورد. دوره مدرن ادبیات از نظر پیتر چایلدز، قرن ۱۶ به بعد و برای توصیف نوشته‌های قرن ۲۰ معرفی شده است؛ به بیان کلی‌تر منظور از مدرن بودن، آوانگارد بودن، انقلابی بودن، پیشرو بودن و رادیکال بودن است. یکی از موضوعات فلسفی مدرنیسم، اعتقاد به ثابت بودن رنج در جهان است؛ هرچند شکل آن متفاوت باشد (چایلدز؛ ۱۳۸۲: ۲۰). مدرنیسم ادبیات تحول است؛ فروپاشی و اصلاح، پراکندگی و تحولات سریع، ناامنی، ناماندگاری، ادراکات تازه و...؛ با همین نگرش در پی بررسی اشعار یک شاعر مدرن ایرانی هستیم. سارا محمدی اردهالی، متولد ۱۳۵۴، که بیشتر در قالب سپید طبع‌آزمایی کرده، شاعری است که در این مقاله به اشعار او پرداخته شده است. تنهایی از جمله مهمترین عوامل مدرنیسم است که به خوبی در اشعار این شاعر نمایانگر شده است. طی مطالعه چهار دفتر شعر

شاعر، ۱۹ شعر انتخاب، و به بررسی دقیق آنها پرداخته شده است. این بررسی تصویرپردازی، بلاغت و نحو را دربرمی‌گیرد. ابتدا تمام منابع مطالعه، و سپس با خواندن چندباره اشعار، در تطبیق عوامل سعی شده است. منابع دست اول کتابهایی بودند، که درباره مدرنیسم و سیر تاریخی و اجتماعی آن نوشته شده بود. برخی از کتابها ترجمه، و برخی دیگر توسط پژوهشگران ایرانی به رشته تحریر درآمده بود.

۲. پیشینه پژوهش

در مورد مدرنیسم تاکنون کتابها و مقالات متعددی نوشته شده است و پژوهشگران فراوانی در آن غور کرده‌اند؛ از آن جمله است: مدرنیسم (۱۳۸۳) از پیتر چایلدز، درآمدی بر مدرنیسم در ادبیات (۱۳۸۲) از امیرعلی نجومیان، نقد مدرنیته (۱۳۸۵) از آلن تورن و مقالاتی چون مدرنیسم در اشعار فروغ و شاملو (۱۳۹۳) از محمدرضا تاجیک و فرزانه احدزاده نمینی، بررسی عناصر مدرنیسم در شعر ققنوس (۱۳۹۲) از سعید حسام‌پور و سید فرشید سادات شریفی، تأثیر مدرنیسم در شعر احمدرضا احمدی (۱۳۹۰) و تأثیر مدرنیسم در شعر منوچهر آتشی (۱۳۹۰) هر دو از احمد طحان و خلیل نیکخواه. در تمام این مقاله‌ها، مؤلفه‌های مدرنیسم ذکر شده و سپس با اشعار تطبیق داده شده است. در مقاله مدرنیسم در شعر آتشی به مؤلفه‌های نسبی‌گرایی، تأملات هستی‌شناسانه، فردیت، اعتراض به جهان صنعتی مدرن، تعهدگریزی، گرایش به نثر، تصویرگرایی و هنجارگریزی اشاره شده است؛ و در مقاله احمدرضا احمدی مؤلفه‌های فردگرایی، شکستن مرز میان نثر و شعر، تصویرسازیهای سوررئال، شهر، تأملات هستی‌شناسانه، معناگریزی و پیچیدگی شعر، تنهایی، تعهدگریزی و زندگی روزمره مدرن بررسی شده است. در مقاله ققنوس نیما، هم بررسی مفهومی وجود دارد و هم بررسی متن شعر. در این مقاله پژوهشگر تلاش دارد که مفهومی از ادبیات مدرن به‌عنوان مبنای سنجش ارائه دهد. تنها مقاله مقایسه‌ای، مقاله مدرنیسم در اشعار فروغ و شاملو است، که در آن اشعاری از هردو شاعر گزینش شده و سپس جدول‌بندی و مقایسه شده است. در این مقاله مؤلفه‌هایی همچون اندیشه، فلسفه، شهرنشینی و تکنولوژی، فردیت و آگریستانس، فروپاشی فردی و بدینی، جهان ورشکسته، نیهیلیسم، شکاکیت، ایماژیسم، پیوند با جمعیت، ریتم، نسبییت، درون‌نگری، سیالیت امور، خودارجاعی، سمبولیسم و نقد ارکان مدرنیته بررسی شده است. سارا محمدی اردهالی از جمله شاعران معاصر است که

تاکنون هیچ پژوهشی بر روی آثارش انجام نگرفته و از نظر نگارندگان این مقاله مؤلفه‌های رمانتیسیم در این آثار قابل بررسی است که در این مقاله برای دقت بیشتر در پژوهش مؤلفه تنهایی بررسی شده است.

۳. مدرنیسم

ریشه‌های ادبی مدرنیسم را باید در کارهای شارل بودلر، گوستاو فلوبر، رمانتیکها و نویسندگان اواخر قرن نوزدهم جستجو کرد. قوام و اوج مدرنیسم قبل از جنگ جهانی اول بوده که بر همه هنرها تأثیرگذار بوده است. ظهور زن نو، تغییرات بی‌سابقه فناوری، برآمدن حزب کارگر، ظهور تولید انبوه براساس خط تولید کارخانه‌ای و جنگ در نقاط مختلف دنیا از جمله زمینه‌های تاریخی و اجتماعی ظهور و بروز مدرنیسم است (چاپلدر؛ ۱۳۸۲: ۲۴ و ۲۵). از این موارد می‌توان به عنوان مهمترین مؤلفه‌های مدرنیسم یادکرد: آزمایشگر بودن، موجز بودن و فشرده‌گی، گرایش به شیوه‌های کنایی، گرایش به سمبولیسم، ابهام، درون‌نگری عمیق، نوآوریهای زبانی، یأس خودمحو‌رانه، مردم‌گریزی آغشته به کنایه، تهی‌شدگی فرهنگی، از دست دادن ایمان، پریشان‌فکری، فمینیسم، همسان‌نمایی زن و مرد و دوجنس‌گرایی، احساس فاجعه، تأکید بر شهر، دفاع از فناوری در عین ترس، تردید در مورد زبان، نخبه‌گرایی، کنش‌گرایی و... مدرنیسم بر جهان خرد تأکید می‌کند و هنری است که به خودش می‌پردازد؛ به انفعال و تجزیه‌گرایی دارد و هنر را عالیترین دستاورد آدمی می‌پندارد. هنر مدرن بر شهر و فناوری تأکید دارد در عین اینکه از آن می‌ترسد و بیش از اخلاق به زیبایی‌شناسی اهمیت می‌دهد. در واقع باید گفت این مکتب واکنش هنرمندان و نویسندگان به روند صنعتی شدن، جامعه شهری، تحولات فناورانه، جنگ و افکار جدید فلسفی بود (همان: ۳۰). تنهایی (درون‌گرایی، انزوا و فردگرایی) یکی از مهمترین عوامل مدرنیسم است. شاید بتوان اینگونه گفت که تمام عواملی که در شعر مدرنیستی وجود دارد، در نهایت به تنهایی ختم می‌شود. پریشانی و آشفتگی، زندگی ماشینی و شهری، درون‌گرایی و انزوا، رشد صنعت و... همه و همه در نهایت باعث تنهاتر شدن انسان می‌شود و در آثار ادبی هم اینها علت‌هایی است که نویسنده یا شاعر را وامی‌دارد که از تنهایی خویش سخن بگوید و از آن دل خوش نباشد. یکی از مبانی مدرنیته فردگرایی است. در آغاز سده بیستم هنرمندان به تنهایی دل‌بسته بودند. شارل بودلر می‌گفت: نابغه یکی است؛ پس تنهاست (امین‌پور؛ ۱۳۹۰: ۱۱).

همانطور که گفته شد دو دسته‌بندی کلان از تنهایی در شعر ایران قابل تصور است: یک قسم تنهایی در شعر کلاسیک (غالباً اشعار صوفیه: تجرید و عزلت) که تا حدودی معنای مثبت دارد و موجب تعالی است؛ و یک قسم تنهایی در معنای مدرن، با باری منفی. انسانی متفاوت با عصر کلاسیک است؛ هدفها و نیتها و جهان‌بینی متفاوتی دارد؛ در نتیجه تنهایی او نیز متفاوت است. زندگی هرچه بیشتر به سمت ماشینی و صنعتی شدن پیش می‌رود، انسان تنها تر می‌شود. در این مقاله اشعاری به منزله تحلیل تنهایی انسان مدرن پیش رو است که در آنها فضا سازی و واژگان و بلاغت، غایتی کلی را به‌طور واضح بیان می‌کند؛ و آن همان تنهایی است که از اصلیت‌ترین عوامل مدرنیسم است.

۴. تنهایی در اشعار سارا اردهالی از دیدگاه مدرنیسم

برای ورود به اشعار ابتدا در یک جدول، تقسیم بندی کلی ارائه می‌شود که مقایسه بیان تنهایی به صورتهای مستقیم و غیرمستقیم است:

۱. جدول تقسیم‌بندی تنهایی به مستقیم و غیرمستقیم

مستقیم	غیرمستقیم
چه زود بیچاره و تنها شدم	چرک شدن پیراهن مردانه‌ای در انزوای کم‌د
تنهایی، برکه‌ای است...	ایستاده‌ام با فنجان چای و بیخوابیم
تنهاییم... / تنها بودم	منتظر هیچ‌کس نبودم
پیاده‌روها تنه‌اند...	خو گرفته‌ایم؛ من و آباژور به شبهایمان
هیچ‌کس نبود	زباله مرد را پشت در گذاشته و در را بسته
ترکش کرده بودی	قایم آرام از جزیره‌ام دور می‌شود
وقتی بروی	بدون خداحافظی می‌گذاریم
چه کسی، چه کسی را ترک کرد	ملافه سفید روی مبلها و زنی که بازمی‌گردد
از کدام سو ترک شده‌ای	پس از تو مجروح جنگیم

همان‌طور که در جدول مشاهده می‌شود، تنهایی در ۱۹ شعر منتخب سارا اردهالی به گونه‌های مختلفی بیان شده و تصاویر، فضا سازی و واژگان در هر شعر متفاوت است؛ حتی زمانی که مستقیم از تنهایی سخن می‌گوید هم سعی دارد متفاوت باشد؛ به‌طور مثال یکجا می‌گوید چه زود بیچاره و تنها شدم... و تنهایی و بیچارگی را در یک

رده قرار می‌دهد. از عمده علت‌هایی که باعث تنهایی می‌شود، ترک شدن و ترک کردن است.

۴-۱ بلاغت

۴-۱-۱ تصویرپردازی

می‌خواستم بخندم / هیچ‌کس نبود / آینه خواب رفته بود روی شانه دیوار / سر پنجره به ماه گرم بود / می‌خواستم بخندم / هیچ‌کس نبود (اردهالی، ۱۳۸۶: ۲۰).

اشیا نمی‌توانند ماهیتاً با انسان همراهی کنند. آینه و پنجره، که همیشه دو نماد ارتباط بوده یا سرشان به چیزی گرم است یا به خواب رفته‌اند و نمی‌شود به آنها نیز دلخوش بود. در واقع شخصیت‌بخشی به آنها بیهوده است و این دو نماد آگاهی و ارتباط، مسخ شده‌اند. تصویر «خندیدن»، «خواب آینه روی شانه دیوار» و «سرگرم شدن پنجره با ماه» سه تصویر اصلی این شعر است. تکرار ویژگی اصلی این شعر است. دوبار تکرار هیچکس نبود در آغاز و پایان شعر، و دوبار تکرار اینکه شاعر می‌خواهد بخندد و نمی‌تواند، و استفاده از صنعت تشخیص و اضافه استعاری، تصویرسازی شعر را بر عهده دارد. استفاده از دو فعل مادی به خواب رفتن و سرگرم شدن، تأکید دیگری است بر این مفهوم که هیچکس نیست و نخواهد بود. همچنین مفهوم «توجه‌نکردن» بر تنهایی شاعر دامن می‌زند.

پس از تو / یک شیمیایی ام / یک مجروح جنگی / گاهی / خیس عرق / صدای آژیر می‌شنوم / گاهی / فرار می‌کنم / سنگر می‌گیرم / از همه می‌ترسم / مبادا اسیرم کنند / بی- صبرانه منتظرم / پایم را / روی مینی بگذارم / و مفقودالآثر شوم (همان: ۲۱).

عشق در این شعر، به گونه‌ای جنگ تصویر شده که بعد از آن عاشق، تنها مجروحی جنگی و شیمیایی ترسو است. فردی که از همه چیز ترسیده و مدام در پی فرار و سنگر گرفتن برای محفوظ ماندن است؛ اما بی‌صبرانه منتظر مفقودالآثر شدن نیز هست. تصویر مرکزی این شعر جنگ است. حوزه واژگانی مربوط به جنگ و مفاهیم اقماری همراه آن، هسته اصلی را تشکیل می‌دهد. هم‌چنانکه سرانجام جنگ، مرگ و مفقودالآثر شدن است، سرانجام عشق هم همین‌گونه تصویر شده است. در واقع توازی عشق و جنگ در این شعر است که موضوعیت دارد و همه مفاهیم بر مدار آن حرکت می‌کند. جمله ابتدایی شعر، کلیدیترین جمله است. در واقع تنهایی بلایی بر سر شاعر می‌آورد؛ از او

مجروحی ترسو می‌سازد که مدام هم صدای آژیر می‌شنود. صدای آژیر نمادی از آگاهی، یادآوری و تداعیها در نظر گرفته می‌شود. شاعر مدام این صدا را می‌شنود و گاهی سنگر می‌گیرد و گاهی فرار می‌کند. در واقع شاعر گاهی در برابر گذشته مقاوم است و از خود دفاع می‌کند و گاهی هم فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد.

سارا کوچولویم! / حالا / وقت آمدن / صورتت پر از لبخند نمی‌شود / [...] / خود دیوانه‌ام / فارسی یادت دادم / [...] / چه زود بیچاره و تنها شدم / خودم به تو یاد دادمشان / کلمات بیهوده را / از من گرفتند / و رها شدی / میان همگان! (اردهالی، ۱۳۸۶: ۳۴ و ۳۵).

کلمه رمز ارتباط است. کلمه را می‌آموزیم برای اینکه ارتباط برقرار کنیم؛ اما اگر کلمه باعث فاصله شود و تنهایی را به ارمغان بیاورد، آنگاه بیهوده تلقی می‌شود. وقتی چیزی هم‌زمان ایجادکننده و ازبین‌برنده باشد، تناقض رخ می‌دهد. وجود این حالت پارادوکسیکال در شعر، مهم است. از ابتدای شعر با افعالی منفی روبه‌رویم که در گذشته این‌چنین نبوده است: صورتت پر از لبخند نمی‌شود، دستم را نمی‌گیری فشار دهی و نمی‌پری بوسم کنی. زوال افعال این شعر در نهایت به بیچاره و تنها شدن ختم می‌شود. خواننده در ابتدای شعر، شاهد ارتباطی انسانی است؛ نوع این ارتباط یادآور ارتباط انسانهای اولیه است. به مرور برای آسانی در ارتباط و در پی پیشرفت بشر، کلمه پدید آمد. زبان انسانی است که معمولاً باعث برقراری ارتباط بوده است؛ اما همین امر در شعر، باعث شده است؛ رابطه‌ای از شکل انسانی خود خارج شود. در این شعر طرفین ارتباط، شاعر به‌عنوان فردی بالغ، و کودک است. مفهوم کودکی، که همیشه یادآور پاکی، معصومیت، صداقت و صمیمیت بوده است در این شعر خدشه‌دار می‌شود. سرانجام شعر رهایی است: رها شدن کودک میان همگان. شبیه دیگران شدن کودک چیزی است که موجب رنجش شاعر است.

یک مرد دیشب / پشت دری حیران بود / آمده بود / زباله‌اش را دم در بگذارد / زباله او را / گذاشته بود و / در را بسته بود (همان: ۳۶).

زباله با احساس پوچی برابری می‌کند: زباله شدن و دور انداخته شدنی که به تنهایی می‌انجامد. در اینجا نوعی قلب و هنجارگریزی صورت گرفته است. جابه‌جایی در عملی که همیشه توسط انسان انجام می‌شده و نوعی شخصیت‌بخشی به چیزی که ذاتاً ارزشمند و دارای تشخیص نیست، نوعی تناقض در شعر ایجاد می‌کند. تصویر مرکزی

شعر زبانه است که عملی انسانی انجام می‌دهد. این تصویر از جمله تصاویری نیست که معمولاً در اشعار استفاده شود و شاعر با آوردن این تصویر نه‌چندان شعری و در عین حال جدید، بدعت‌گذار بوده است. حیرانی ناشی از پشت در گذاشته شدن و قلب و عکس اصلی‌ترین کنش شعر، تنهایی و پوچی به همراه دارد. اصلی‌ترین صنعت شعر، جانبخشی است.

تو می‌روی / قایقت آرام‌آرام از جزیره‌ام دور می‌شود / نقطه می‌شوی / موجی نیست /
آبها آرامند / زیر آب کشتی‌های غرق‌شده / غمهای سنگین / و سکوت صدفها / دوباره
دنبال هیزم می‌گردم (همان: ۳۸).

جزیره و قایقی که از جزیره دور می‌شود، نقطه شدن، آرام بودن امواج، غم سنگین و سکوت صدفها، کشتی‌های غرق‌شده و دوباره دنبال هیزم گشتن، تصاویر اصلی شعر است. تصویر آخر که به دنبال هیزم گشتن است، همان برگشتن به روزمرگی و تنهایی است. سیری دورانی، که در جزیره وجود دارد، همیشه آن را از بقیه جدا می‌اندازد. جزیره خشکی است که آب آن را محصور کرده است. گرمای حضور یک نفر، جای همه چیز را در جزیره پر می‌کند اما به محض نبودنش، دوباره باید به دنبال هیزم گشت. هیزم و آتش و گرما برای زنده ماندن در برابر سرمای تنهایی است. سکوت در شعر نقش مهمی ایفا می‌کند: موجی نیست، آبها آرامند، کشتی‌های غرق‌شده زیر آبد و صدفها ساکتند. شاعر در جزیره‌ای ساکت محصور شده و تنهاست. او برای زنده ماندن باید به دنبال هیزم باشد. صنعت اغراق و تشخیص در کنار کنایه حائز اهمیت است. کنایه کشتی‌های غرق‌شده نشان از شکست شاعر دارد و این شکست همان تنهایی است.

تنها برکه‌ای که در آن برهنه می‌شوم / تنهاییست / آنجا تن می‌شویم / آوازهایی می‌-
خوانم که واژه‌هاشان را نمی‌دانم / تنهایی / و آن گوزن ناآرام / با شاخهای پیچ‌خورده /
که آهسته آهسته در غروب راه می‌افتد / سر بالا می‌گیرد / شامه قوی‌اش مسیری برمی‌-
گزیند / شاخهایش / شاخه‌های خشک و باکره بیشه را کنار می‌زند / تنهایی / و بیدار
کردن انعکاس آب در چشمان درشت و گیاه‌خوار گوزن / شاید جنگلها جنگل دور /
قرنها قرن فاصله / تنهایی / و خواندن آواز / آوازی که گوزنی وحشی / با شاخهای پیچ‌-
خورده را / در بیشه‌ای دور / بی‌خواب کرده (همان: ۹۸ و ۹۹).

برکه شخصی‌ترین برداشتی است که شاعر از تنهایی دارد؛ جایی که به راحتی در آن

برهنه می‌شود و آوازهایی غریب و ناشناخته می‌خواند. تنهایی گوزنی است در دل جنگل که شاخه‌ها را کنار می‌زند و شامه‌ای قوی دارد. تنهایی به غریزی‌ترین شکل ممکن تصویر شده است؛ بدین معنی که هر فرد هنگام تنهایی خود خودش است به عریان‌ترین شکل ممکن. این شعر یکی از اصلی‌ترین مانیفستهای شاعر است. برکه مکانی است که در آن تنهایی نمود پیدا می‌کند. برکه هم مانند جزیره، تصویر آب را همراه خود دارد. برکه، دریا و اقیانوس نیست که وسیع و بی‌نهایت باشد؛ رود و تالاب و چاه هم نیست؛ مکانی است کوچک که تداعی‌کننده امنیت و پاکی است و آب این خاصیت را دارد که چهره واقعی همه چیز را نشان دهد. شاعر گفته: تنهایی تنها برکه‌ای که در آن برهنه می‌شود؛ یعنی فقط در این برکه است که برهنه می‌شود (حصر). گفته: تنهایی و آن گوزن؛ گویی باید گوزن را بشناسیم. گوزن ویژگیهایی چون ناآرامی و شاخهای پیچ‌خورده، آهستگی، شامه قوی و چشمانی درشت و گیاهخوار دارد و هرکاری که شاعر انجام می‌دهد به نوعی تأثیرگذار بر اوست؛ به‌طور مثال انعکاس آب در چشمان این گوزن بیدار می‌شود و آوازی که شاعر می‌خواند، این گوزن را بی‌خواب کرده است. تنهایی و این گوزن ناآرام در شعر به موازات هم قرار گرفته است و باید گفت گوزن در شعر نقشی اساسی دارد. تنهایی با آواز و بیدار کردن انعکاس آب هم موازی است که در نهایت باز به گوزن ختم می‌شود. این گوزن با شاخهای پیچ‌خورده‌اش شاخه‌های خشک و باکره بیشه را کنار می‌زند و با شنیدن آوازی دور، بی‌خواب می‌شود. کنار رفتن شاخه‌های خشک و باکره، گواه از زایش و نیروی باروری دارد. شاعر در این شعر تنهایی را جور دیگری معنا می‌کند: تنهایی و بیدار کردن انعکاس آب در چشمان گوزنی که قادر به کنار زدن باکرگی است. آب معمولاً نماد شهود و آگاهی و باروری است. در این شعر تنهایی به آگاهی ختم شده است و می‌توان گفت رد پای نگاه کلاسیک به تنهایی وجود دارد.

وقتی بروی/ چراغها خاموش می‌شوند/ و سیندرلایت/ شستن زمین را/ از سر خواهد گرفت (همان: ۱۹).

شعر تداعی‌کننده صحنه نمایش است. سیندرلای تصویر شده در شعر با سیندرلای واقعی تفاوتی اساسی دارد و آن هم عدم ثبات موقعیت بر وفق مراد اوست. سیندرلا در آخر به خوشبختی رسید؛ اما خوشبختی سیندرلای شعر دوامی ندارد و به وجود کسی

بند است که اگر برود، آن را هم با خودش می‌برد. شستن زمین در واقع به روزمرگی اشاره دارد.

پیاده‌روها تنهایند/ تاکسی‌ها می‌روند ته دنیا/ با صدایی مهیب/ در هیچ سقوط می‌کنند/
کسی از اینکه درختها/ بیهوده روی یک‌پا ایستاده‌اند/ نه خنده‌اش می‌گیرد/ نه تعجب
می‌کند/ کافه‌ها روزنامه‌های قدیمی بالا می‌آورند/ رهگذران ناشناس سرگیجه دارند/
آسمان برای زمین/ زمین برای آسمان/ شانه بالا می‌اندازد/ کسی رفتنت را به عهده
نمی‌گیرد/ مواظب خودت باش/ این هم بین خودمان باشد/ سری را که درد می‌کند/
دستمال نمی‌بندند (همان: ۲۴).

پیاده‌رو معمولاً مکانی شلوغ و پر از آدم در ذهن ما تصویر شده است. نبودنی که باعث تنهایی پیاده‌روها شده چه برسد به آدمها. پیاده‌روها در اینجا جاندار تصور شده است. تاکسی‌ها ته دنیا در هیچ سقوط می‌کند. هیچ در واقع مکانی انگاشته شده دارای بُعد و حجم است، که می‌تواند چیزی را دربرگیرد. این‌گونه تصویر شدن هیچ باعث استیلای بی‌چون و چرایش بر فضای شعر است. صنعت جاندارانگاری در مورد کافه‌ها هم صدق می‌کند. بالا آوردن روزنامه‌های قدیمی، شاید بالا آوردن و تداعی گذشته باشد؛ گذشته‌ای که از جلوی چشم شاعر دور نمی‌شود و در چند شعر قبل هم به صورت صدای آژیر تصویر شده بود. شانه بالا انداختن از مهمترین افعال شعر است که حاکی از بی‌اعتنایی و بی‌توجهی است. همین بی‌توجهی علت جمله بعد از خود است: هیچ‌کس رفتنت را به عهده نمی‌گیرد. شاعر از مخاطب خود می‌خواهد که مراقب خودش باشد و جمله‌ای به او می‌گوید که از دیگر هنجارگریزیهای شاعر به شمار می‌رود: سری که درد می‌کند دستمال نمی‌بندند. در هم آمیختگی دو کنایه از نکات مهم دیگر است: سر درد داشتن برای انجام‌دادن کاری و دستمال بستن به سری که درد نمی‌کند. شاعر در واقع نمی‌خواهد این سردرد خوب شود. میان این همه بی‌اعتنایی و عدم توجه، شاعر خواستار مواظبت از سردردی است که ممکن است خود، تسکین دهنده باشد.

این پیراهن بنفش مردانه را/ یک روز خریدم/ شاد شدم کمی/ هرازچندی چرک می‌شود/
در انزوای کمد/ می‌شویم آن را/ پهن می‌کنم/ زیر آفتاب خیره جمعه (همان: ۵۴).

انزوای کمد و لباسی که در این انزوا چرک می‌شود، تنهایی است. انزوا و صفت آن،

منزوی، معمولاً در مورد انسان به کار می‌رود که در این شعر با جابه‌جایی کاربرد آن روبه‌رویم. در این شعر هم با روزمرگی و پوچی روبه‌رویم (مانند بیشتر اشعار پیشین). این روزمرگی با عبارات هرازچندی چرک می‌شود در انزوای کمد... نشان داده شده است. در واقع باید گفت علت تنهایی‌ها، بی‌توجهی‌ها و روزمرگی‌هاست. با او رابطه داشتیم/ تنها بودم/ او هم تنها مانده بود/ هر دو خسته بودیم/ من از زمین/ او از آسمان... (همان: ۱۲۷).

در این شعر مستقیم از تنهایی، و خستگی ناشی از این تنهایی صحبت شده است. رابطه‌ای که در این شعر توصیف شده، رابطه شاعر با ماه شب چهارده است؛ رابطه‌ای که میان دو انسان نیست و این خود گویای مسأله مهم دیگری است که با رابطه‌ای انسانی روبه‌رو نیستیم. خسته شدن انسان از زمین و به موازات آن، خسته شدن ماه از آسمان به آن شدتی که در نهایت این دو به برقراری رابطه باهم مجبور می‌شوند، گویای مسائل مهمی است. صنعت تشخیص بازهم در این شعر است و به‌خوبی در آن تنیده شده است. صنعت تشخیص از پربسامدترین صنایع مورد استفاده شاعر است. تنهایم/ و بی تو/ تنهایی معنا ندارد (اردهالی، ۱۳۹۲: ۵۳).

نوع تنهایی که شاعر در این شعر تعریف می‌کند، متفاوت است. شاعر جویای تنهایی کنار فردی دیگر است. تنهایی را با تفرید خویش نمی‌خواهد؛ بلکه دنبال کسی است که با او خلوتش را هم داشته باشد. شاید بتوان گفت این شعر یکی دیگر از مانیفستهای شاعر است.

شب است/ روبه‌روی‌ها/ چراغ را خاموش کرده‌اند/ پرده را کشیده‌اند/ ایستاده‌ام/ با فنجان چای و بی‌خوابی‌ام/ چراغ من روشن است (همان: ۳۷).
پرده‌های کشیده شده که نشانگر بی‌ارتباطی و درونگرایی است در شعر به این‌گونه استفاده شده که کسی تنها با فنجان چایش به آن خیره است. دو پنجره وجود دارد: پنجره‌ای با پرده کشیده شده و آماده خواب و پنجره‌ای که در قاب آن فردی به نظاره آن پنجره خاموش ایستاده است. این فرد تنهاست و ادعا می‌کند چراغش روشن است.
سحر/ چرخ زد/ دید نیستی/ ترکش کرده بودی/ دنبال نامه‌ای نگشت/ صبحانه را/ با یک فنجان چای/ آماده کرد/ صندلیت را کنار دیوار گذاشت/ با خودش/ حرفهایی زد/ که تابه‌حال نشنیده بود (همان: ۳۸).

تنهایی، صندلی کنار دیوار است. وقتی کسی نیست که با او صبحانه بخوری با دیوار

همنشین و هم‌صحبت می‌شوی و حرفهایی می‌زنی که برای خودت هم ناشناخته است.

یادم رفته است / چه‌طور حرفمان شد / چه کسی، چه کسی را ترک کرد... (اردهالی، ۱۳۹۴: ۳۴).

شاعر در این شعر فراموشی را دنبال می‌کند؛ فراموشی که به دنبال تنها ماندن پدید می‌آید. شاعر برخلاف شاعران کلاسیک، که در غم هجران می‌سوزند و هماره معشوق را در خاطر نگاه می‌دارند در پی فراموشی هرچه بیشتر است. نگاه مدرن به عشق و تنهایی در همین دست اشعار مشخص می‌شود.

غروبها / لباس باز و بلند ارغوانی می‌پوشید / به لاله گوشش عطر می‌زد / و منتظر هیچکس نبود (همان: ۹۱).

در این شعر نوعی تسلیم و عادت به وضع موجود دیده می‌شود. همانطور که قبلاً بیان شد، انسان مدرن با انسان کلاسیک فرق دارد. انسان مدرن در غم هجران از بین نمی‌رود؛ بلکه معمولاً می‌تواند خودش را به آن راه بزند و زندگی کند. شاعر کلاسیک در غم هجران، شروع به سرودن مرثیه‌ها و غمنامه‌ها و اشعار پرسوز و گداز می‌کند؛ اما از شاعر مدرن چنین چیزهایی دیده نمی‌شود.

تنها نگران او بودم / وقتی چمدان می‌بستم / [...] / خو گرفته‌ایم ما / من و آباژور کوچک / به شبهایمان... (اردهالی، ۱۳۸۹: ۸۷).

چمدان بستن و ترک کردن به منزله تنها گذاشتن شخص یا مکانی است. در این شعر از تنها گذاشتن مکان صحبت می‌شود. مکانی که در آن راوی بوده و یک آباژور کوچک که با هم انس و الفتی داشته‌اند و به شبهای تنهاییشان عادت کرده‌اند.

چه حسی دارد ساق پای یک مرد وقتی / دنبال زنی که او را ترک کرده می‌دود / [...] / نمی‌دانستی / حتی / از کدام سو ترک شده‌ای! (همان: ۸۵)

ساق پای مردی که کسی ترکش کرده، مرکز اصلی شعر است. ساق پای که وسط کوچه، گنگ ایستاده و نمی‌داند حتی از کدام سو ترکش کرده‌اند. ساق پای لرزان یا کاملاً استوار.

تلفن زنگ می‌زند / شماره اوست / مانند جامی زهر / برش می‌دارم / تا ته می‌نوشم / بدون خداحافظی / می‌گذارد مرا / میان جامهای نیم‌خورده اش / روی میز سالن پذیرایی (همان: ۳۴).

تنهایی جام زهر است وقتی کسی را طلب می‌کنی و نمی‌توانی او و توجهش را جلب کنی. تلفن، جام زهر و میز سالن پذیرایی، سه تصویر مهم شعر است. تلفن و صدای کسی که شاعر منتظرش است به جام زهر تشبیه شده و شاعر نیز خودش به جام نیم‌خورده. نکته مهمی که وجود دارد، قرار گرفتن جام نیم‌خورده کنار دیگر جامهای نیم‌خورده روی میز سالن پذیرایی است. گویی تنهایی جمع شده با مجموعه‌ای از تنهایی‌ها.

از پشت پنجره/ پیداست/ مبلهایی که/ ملافه سفید/ رویشان کشیده شده/ و/ زنی که دیگر/ به این خانه باز نمی‌گردد (همان: ۷۰).

ملافه سفید، شاید تصویری است که آشکارا در فیلمها هم دیده می‌شود. وقتی کسی جایی را برای همیشه یا برای مدتی طولانی ترک می‌کند، روی وسایل جامانده ملافه‌ای سفید می‌کشد. این تصویر همیشه گویای برنگشتن و سفر است. با خواندن دقیق اشعار به سه تقسیم‌بندی کلی در این باره می‌توان دست یافت که منشأ تنهایی‌ها کجاست:

۱. تنهایی ناشی از ارتباطات کلی آدمها باهم که در این دسته عشق جای نمی‌گیرد؛ مانند اشعار شاگرد فرانسه‌زبان چهارساله‌ام و صنم. ۲. تنهایی ناشی از روابط خصوصی دونفره عاشقانه؛ معمولاً ترک کردن یا ترک شدن را دربرمی‌گیرد؛ مانند اشعار بهمن، رشیدخان، زن و میز چای رنگ روغن، پیاده‌روی، بهار، جزر و مد، فصلها پیش، تنهایی (جام زهر)، پیاده‌روی در شب و شیمیایی. ۳. تنهایی ناشی از بی‌کسی و تک‌ماندن؛ مطلق تنهایی و اشاره به جهان‌بینی شاعر درمورد تنهایی؛ مانند اشعار تنهایی (برکه)، چراغ، اعتراف، آینه، شبهای ما، حوادث و شعری با انگشت روی میز خاک. با توجه به آنچه مشاهده می‌شود، پربسامدترین منشأ تنهایی، همان تنهایی ناشی از عشق است که در آن یا مجبور به ترک کسی می‌شویم یا کسی ما را ترک می‌کند. با خواندن اشعار متوجه مسائلی می‌شویم که درنهایت به تنهایی ختم می‌شود؛ فاصله، دوری، بی‌کسی، ترک شدن، ترک کردن، رفتن، بی‌محلّی، سرگرم شدن به چیزی و بی‌توجهی به چیز دیگر، عدم تفاهم، احساس پوچی و... همه به تنهایی می‌رسد و انسان عصر مدرن را از آنچه که هست، تنهاتر می‌کند. البته باید یادآور شد برخورد انسان مدرن در رویارویی با تنهاییش کاملاً با انسان کلاسیک متفاوت است.

چند تصویر کلی و مرکزی که در اشعار نقش اساسی برای بیان مفهوم تنهایی دارد،

این موارد است: ۱. برکه ۲. جزیره ۳. کمد ۴. خانه. این تصاویر، مرکزیت‌ترین تصاویری است که جهان‌بینی شاعر را نشان می‌دهد. همه آنها اسم مکانند؛ مکانهایی بسته و دوار؛ مکان‌هایی در طبیعت یا در خانه که از همه طرف محدود، و بسته و گیر افتادن در آنها ممکن است به مثابه مرگ تلقی شود.

۲-۱-۴ حوزه واژگان

۲. جدول حوزه واژگان اشعار

طبیعت	برکه، گوزن ۳، شاخه، شاخ ۳، آب ۲، جنگل، بیشه، جزیره، موج، صدف، ماه، بهار ۲، سیب، درخت، جزر و مد، هیزم، آفتاب، انعکاس، آسمان ۳، زمین ۳
دریا	قایق، جزیره، موج، آب ۲، کشتی، صدف
عضو بدن	موا ۲، لاله گوش، ساقهای پا، پا، شانه ۲، سر ۳، دست، شاخ، تن، چشمان ۲، لب، مژه، گونه، انگشت، صورت
زمان	بهار ۲، غروبها، غروب، سالها، شبها ۳، شب ۲، نیمه‌شب، شب چهاردهم، فصلها، قرن، بهمن، سحر، جمعه،
مکان	جزیره، کافه، جنگلها/ جنگل، بیشه ۲، تاکسی، سالن پذیرایی، کمد، کشتی، قایق، کوچه، سنگر، زمین ۳، آسمان ۳، پله‌ها، پشت در، زیر آب، خانه، روبه‌رو، پیاده‌روها، ته دنیا، در هیچ
وسایل خانه	چراغ ۴، پرده ۲، فنجان چای ۲، کتری، روزنامه، کمد، دستمال، پنجره ۳، ملافه، مبل، پیراهن، تلفن، جام ۳، پله، زباله، میز، میز چای، میز سالن پذیرایی، رز، رزگونی، لباس، عطر، آینه ۲، چمدان، آباژور، روزنامه، صندلی، رنگ روغن، اخبار
خوردنی	جام زهر، سیب، چای، صبحانه
جنگ	سنگر، مجروح جنگی، مین، شیمیایی، مفقودالتر، آژیر، فرار، اسیر
ارتباط	آواز ۲، واژه، کلمات، فارسی، نامه، حرف
اسم خاص	سیندرلا، رشیدخان، بورژوا، سارا، صنم، روبه‌روی‌ها

واژگان مربوط به خانه و مسائل شخصی و درونی بیشتر از موارد بیرونی است. مواردی که به انسان مربوط است، طبیعت به‌کار رفته در اشعار، حتی مکانهایی که در اشعار آورده شده است که شلوغ نیست و بیشتر تداعی‌کننده تنهایی و انزوا است، همه نشانگر

درونگرایی شاعر است. شاعر با خود و تنهایی خود در جنگ است؛ می‌خواهد از آن بگریزد ولی نمی‌تواند.

۲-۴ نحو

۱-۲-۴ جملات

مهمترین مسأله‌ای که در اشعار به چشم می‌خورد، کوتاه بودن جملات و وجود تک جمله‌هاست. جملات بلند بسیار کم به چشم می‌خورد؛ اما جملات کوتاه و جملاتی با افعال محذوف بسیار پربسامد است. برای تحلیل دقیقتر جدولی ترسیم، و نوع جملات در آن مشخص شود.

۳. جدول انواع جملات

شبه جمله	سارا کوچولویم / سلام / ممنون / خدانگهدار.
جمله ۲ جزئی	می‌گویی ۳ / رها شدی / آن گوزن ناآرام (که) راه می‌افتد / پایین دویدی / تلفن زنگ می‌زند / شماره اوست / (تاه ته) می‌نوشم / پیداست مبلها / هیچ‌کس نبود ۲ / آینه خواب رفته بود / فرار می‌کنم / سنگر می‌گیرم / کتری قل‌قل می‌کند / منتظر هیچ‌کس نبود / روشن می‌شود / خاموش می‌شود / تو می‌روی / موجی نیست / شب است / ایستاده‌ام / چراغ من روشن است / چرخ زد / رهگذران سرگیجه دارند / (پشت پنجره) آمد / باورت نمی‌شود.
۳ جزئی	صورتت پر از لبخند نمی‌شود / برایت نقاشی که می‌کشم / این سیب است / بیچاره و تنها شدم / تن می‌شویم / شامه قوی‌اش مسیری برمی‌گزیند / شاخهای شاخه‌های بیشه را کنار می‌زند / آوازی که گوزن را بی‌خواب کرده [است] / در نیمه‌باز ماند / پرده را کنار زدیم / گنگ ایستاده بودی / برش می‌دارم / زنی که به این خانه باز نمی‌گردد / سر پنجره به ماه گرم بود / یک شیمیایی‌ام / صدای آژیر می‌شنوم / از همه می‌ترسم / مفقودالآثر شوم / چه کسی، چه کسی را ترک کرد / دوست دارم / تو موهای بلند دوست داشتی / موهای من کوتاه بود / چیزهای بسیار دیگری را فراموش خواهم کرد / لباس باز و بلند ارغوانی می‌پوشید / دوستی ما دارد عمیق و عمیقتر می‌شود / نگران او بودم / وقتی چمدان را می‌بستم / روشنش می‌کنم / خاموشش می‌کنم /

<p>خوگرفته‌ایم ما به شبهایمان/ یک مرد حیران بود/ زباله او را گذاشته بود/ در را بسته بود/ قایقت از جزیره‌ام دور می‌شود/ نقطه می‌شوی/ آبها آرامند/ دنبال هیزم می‌گردم/ تنهایم/ بی‌تو تنهایی معنا ندارد/ این لبخند (بر لب من) رژ بورژوا نیست/ مژه‌هایم طبیعی برگشته‌اند/ رژگونه زده‌ام/ برق چشمانم در چشم هیچ رقاصه‌ای پیدا نمی‌شود/ سیندرلایت شستن زمین را از سر خواهد گرفت/ روبه‌روی‌ها چراغ را خاموش کرده‌اند/ پرده را کشیده‌اند/ ترکش کرده بودی/ دنبال نامه‌ای نگشت/ صبحانه را آماده کرد/ صندلیت را (کنار دیوار) گذاشت/ پیاده‌روها تنه‌ایند/ کافه‌ها روزنامه‌های قدیمی بالا می‌آورند/ آسمان برای زمین شانه بالا می‌اندازد/ زمین برای آسمان شانه بالا می‌اندازد/ کسی رفتنت را به عهده نمی‌گیرد/ این پیراهن بنفش مردانه را (یک روز) خریدم/ شاد شدم/ چرک می‌شود/ تنها بودم/ او هم تنها مانده بود/ با او رابطه داشتم/ هر دو خسته بودیم من از زمین او از آسمان/ قرارمان نیمه‌شب بود/ به من لبخند زد/ زیبا بود.</p>	
<p>خود دیوانه‌ام فارسی یادت دادم/ خودم به تو یاد دادمشان کلمات بیهوده را/ از من گرفتندت/ [گوزن] سر بالا می‌گیرد/ بدون خداحافظی می‌گذارد مرا/ به لاله گوشش عطر می‌زد.</p>	<p>۴ جزئی</p>
<p>دستم را نمی‌گیری فشار دهی/ نمی‌پری بوسم کنی/ تنها برکه‌ای که در آن برهنه می‌شوم، تنهایی است/ آوازهایی می‌خوانم که واژه‌هاشان را نمی‌دانم/ ما از هم پرسیدیم چه حسی دارد ساقهای پای یک مرد وقتی دنبال زنی می‌دود/ نمی‌دانستی حتی از کدام سو ترک شده‌ای/ می‌خواستم بخندم/ ۲/ مبادا اسیرم کنند/ منتظرم پایم را روی مینی بگذارم/ یادم رفته است چطور حرفمان شد/ آمده بود زباله‌اش را دم در بگذارد/ وقتی بروی چراغها خاموش می‌شوند/ دید نیستی/ به خودش حرفهایی زد که تابه‌حال نشنیده بود/ تاکسی‌ها می‌روند ته دنیا با صدایی مهیب در هیچ سقوط می‌کنند/ کسی ازاینکه درختها بیهوده روی یک پا ایستاده‌اند نه خنده‌اش می‌گیرد نه تعجب می‌کند/ سری را که درد می‌کند دستمال نمی‌بندند/ می‌شویم آن را پهن می‌کنم زیر آفتاب/ یادم آمد شب چهارده بود.</p>	<p>مرکب</p>

با نگاهی به جدول، متوجه می‌شویم جملات سه جزئی پربسامدترین نوع جملات را تشکیل می‌دهد. جملات سه جزئی مفعولی نیز در این میان پربسامدترین است و بعد از آن سه جزئی مسندی و متممی قرار می‌گیرد. شاعر کمتر اهل وصف حالت و چگونگی است. جملات سه جزئی مفعولی، اصولاً از نهاد، مفعول و فعل تشکیل شده است. فعل متعدی نیازمند مفعول است و شاید این نیاز فعل به مفعول به نوعی بیانگر نیاز شاعر به فرد دیگر در زندگی است. فعل ناگذر اصولاً به چیز دیگری جز نهاد، نیاز ندارد و خود می‌تواند کامل باشد؛ اما فعل گذرا، ناتمام و ناقص است و به چیز دیگری برای تکامل نیاز دارد. شاید مانیفست شاعر، که گفته **تنهایم و بی تو تنهایی معنا ندارد**، اینجا نمود می‌یابد که برای تکمیل تنهایی خود، نیازمند شخص دیگری است. تعریف نوین شاعر از تنهایی به نوعی هنجارگریزی به شمار می‌رود که تمام معادلات ذهن خواننده را نیز به هم می‌ریزد. تنهایی در نظر شاعر به ترک شدن و ترک کردن ختم نمی‌شود. شاعر تنهایی را با وجود فرد دیگری کامل می‌داند و تنهایی را تفرید و تجرید تعریف نمی‌کند.

بعد از جملات سه جزئی، جملاتی که بیشترین بسامد را دارند جملات مرکب است. جملات مرکب، جملاتی است که پایه و پیرو دارد؛ به عبارتی دیگر باید گفت این جملات نیز ناتمام است و برای کامل شدن، به جمله دیگری نیاز دارد. گونه‌ای سیر ناتمام در ژرف‌ساخت جملات، باعث می‌شود که تفکر بنیادین شاعر خودبه‌خود نشان داده شود.

۲-۲-۴ ترکیبات اضافی و وصفی

۴. جدول انواع ترکیبات

وصفی	
	موهای بلند/ لباس باز و بلند ارغوانی/ آباژور کوچک/ کشتی‌های غرق- شده/ غمهای سنگین/ جامهای نیم‌خورده/ ملافه سفید/ شاگرد فرانسه- زبان چهارساله‌ام/ خود دیوانه‌ام/ کلمات بیهوده/ گوزن ناآرام/ شاخهای پیچ‌خورده/ شامه قوی/ شاخه‌های خشک و باکره/ چشمان درشت و گیاهخوار/ گوزن وحشی/ بیشه‌ای دور/ رژ بورژوا/ رنگ روغن/ روزنامه قدیمی/ رهگذران ناشناس/ پیراهن بنفش مردانه/ آفتاب خیره/ چیزهای بسیار/ مجروح جنگی/ شب چهارده

<p>موهای من / چیزهای دیگر / لاله گوش / منتظر هیچ کس / شبهای ما / دوستی ما / نگران او / پشت در / زباله‌اش / دم در / جزیره‌ام / زیر آب / سکوت صدفها / ساقهای پای یک مرد / دنبال زن / میانه کوچه / شماره او / جامی زهر / نیم‌خورده‌اش / روی میز سالن پذیرایی / پشت پنجره ۲ / رویشان / خاک میز / روی شانه دیوار / سر پنجره / خیس عرق / صدای آژیر / روی مین / چهارساله‌ام / وقت آمدن / برایت / دستم / قوی‌اش / شاخه‌هایش / شاخه بیشه / انعکاس آب / چشمان گوزن / خواندن آواز / لب من / مژه‌هایم / رژگونه / برق چشمانم / چشم رقاصه / شستن زمین / فنجان چای ۲ / بی‌خوابی‌ام / چراغ من / میز چای / ته دنیا / دنبال نامه / صندلیت / کنار دیوار / خودش / روی یک پا / رفتنت / مواظب خودت / بین خودمان / انزوای کمد / آفتاب جمعه / سیندرلایت</p>	<p>اضافی</p>
---	--------------

همان‌طور که مشاهده می‌شود ترکیبات اضافی از ترکیبات وصفی بیشتر است و از بین ترکیبات اضافی نیز بیشترین درصد به اضافه‌های اختصاصی، اقترانی، ملکی و توضیحی اختصاص دارد که بنظر می‌رسد شاعر قصد تنکیر، توضیح یا محصور کردن دارد. اضافه‌های استعاری و تشبیهی کمترین درصد را به خود اختصاص داده است. شاعر به‌جای خیالپردازی و تصویرپردازیهای آنچنانی، با توضیح کار خود را پیش می‌برد. با بررسی اشعار شاعر این نکته را متوجه می‌شویم که شاعر تصویری کار می‌کند و معمولاً هم هسته اصلی شعرش را یک تصویر کلی تشکیل می‌دهد؛ اما شاعر ترکیب‌ساز استعاری و تشبیهی نیست. از جمله اضافه‌های اختصاصی و اقترانی می‌توان به مواردی مثل لاله گوش، ساقهای پای یک مرد، میز سالن پذیرایی، خیس عرق، صدای آژیر، فنجان چای ۲، برق چشم، چشم رقاصه، انعکاس آب، خواندن آواز، چشمان گوزن و شاخه‌های بیشه اشاره کرد. اضافه‌ی توضیحی مثل رژ بورژوا، شستن زمین، آفتاب جمعه، شب چهاردهم، زیر آب، وقت آمدن و چیزهای دیگر و اضافه‌ی ملکی مانند موهای من، دوستی ما، شبهای ما، شماره او، بی‌خوابی‌ام، چراغ من، صندلیت، لب من، مژه‌هایم، چشمانم و سیندرلایت. اضافه‌ی استعاری تنها سه مورد سکوت صدفها، شانه دیوار و سر پنجره را و اضافه‌ی تشبیهی، انزوای کمد را دربرمی‌گیرد.

از جمله کارهای مهمی که شاعر انجام می‌دهد، توضیحاتی است که خلاف توقع خواننده

است؛ به طور مثال توضیحاتی که بعد از واژگانی چون پیاده‌رو یا کمد می‌آورد؛ پیاده‌روهای تنها چیزی است خلاف معمول. پیاده‌رو معمولاً مکانی شلوغ است و نسبت دادن تنهایی به آن هنجارگریزی است. همچنین کمد معمولاً جایی شخصی و پُر از لباس است؛ درواقع جایی خلوت نیست اما وقتی می‌گوییم انزوای کمد، گویی خلوت و عزلتی را درمورد آن اراده کرده‌ایم که رایج نیست.

۳-۲-۴ افعال

۵. جدول تقسیم افعال به مادی و انتزاعی

افعال مادی	افعال انتزاعی
رها شدن، راه افتادن، دویدن، پایین دویدن، زنگ زدن، نوشیدن، پیدا بودن، پیدا شدن، روشن شدن، روشن کردن، خاموش شدن، خاموش کردن، رفتن، آمدن، چرخ زدن، سرگیجه داشتن، شستن، کنار زدن، نیمه‌باز ماندن، برداشتن، برگشتن، بازگشتن، شنیدن، گفتن، پرسیدن، مفقودالثر شدن، پوشیدن، بستن، گذاشتن، دنبال چیزی گشتن، زدن، سقوط کردن، ایستادن، درد کردن، پهن کردن، لبخند زدن، خندیدن، خسته بودن، رابطه داشتن، چرک شدن، خریدن، به عهده گرفتن، شانه بالا انداختن، بالا آوردن، آماده کردن، از سر گرفتن، کشیدن، یاد دادن، گرفتن، سر بالا گرفتن، عطر زدن، فشار دادن، بوسیدن، برهنه شدن، آواز خواندن، اسیر کردن، دیدن، حرف زدن، نقاشی کشیدن، بی‌خواب کردن، ترک کردن، ترک شدن، برگزیدن، سرگرم بودن، نقطه شدن، دور شدن.	باور کردن، بیچاره شدن، تنها شدن، تنها بودن، تنها ماندن، منتظر بودن، ترسیدن، دوست داشتن، فراموش کردن، به یاد آوردن، از یاد رفتن، عمیق شدن، نگران بودن، خو گرفتن، آرام بودن، دانستن، زیبا بودن، شاد شدن، معنا داشتن، تعجب کردن.

در بررسی افعال، از افعال اسنادی صرف نظر، و صرفاً افعال طبق مادی یا انتزاعی بودن دسته‌بندی می‌شود. با توجه به جدول، افعال مادی بیشترین درصد را به خود اختصاص داده است. بیشتر افعال مادی و پویا است و در شعر کنش ایجاد می‌کند. افعالی مثل تنها ماندن، تنها گذاشتن، تنها بودن، فراموش کردن و به یاد آوردن بیشترین درصد افعال انتزاعی را به خود اختصاص داده است. تنهایی مفهومی انتزاعی است. نوع

تصویر شدن و بیان آن در ۱۹ شعر اردهالی با استفاده از تصاویر مدرن، و ترکیب‌سازیه‌ها است، و افعال نیز حائز اهمیت است. نکته‌ای که در اینجا مطرح است، دلیل استفاده از افعال مادی برای بیان و تصویر مفهومی انتزاعی است. به نظر می‌رسد شاعر در پی فائق آمدن بر این تنهایی است و از افعال و تصاویر به‌عنوان سرپوشی برای کم‌رنگ کردن آن استفاده می‌کند. علل عمده تنهایی‌هایی که مطرح می‌شود، بی‌اعتنایی‌ها، بی‌توجهی‌ها، روزمرگی‌ها و مسائلی از این دست است. شاعر به تنهایی درونی خود احترام می‌گذارد؛ اما تنهایی را انتخاب نمی‌کند و حتی ترجیح می‌دهد در کنار کسی، تنهایی را تجربه کند. شاعر مفهومی انتزاعی را با افعال انتزاعی بیان نکرده است؛ چون دلیلی نمی‌بیند که این درونگرایی و فردیت تشدید شود. شاعر دنبال کسی است که سرش درد می‌کند برای برهم زدن قوانین حاکم. شاعر به دنبال هنجارشکنی و چارچوب‌شکنی است.

۵. نتیجه‌گیری

شاعر تنه‌است. گاهی این تنهایی را نادیده گرفته و زندگیش را می‌کند و گاهی نه؛ اما مهمترین حرفی که شاعر می‌زند جایی است که او تنه‌ایش را در کنار احتمالاً یک معشوق انتخاب می‌کند. از دیگر جهان‌بینی‌های مهم باید به یکی از اشعار شاعر اشاره کرد که در موارد ۱۹ گانه ذکر نشده است. شاعر در شعر کوله، جهان را توالتی فرض می‌کند و با این نگاه است که جهان را بی‌مقدار و کوتاه فرض می‌بیند. شاعر در واقع گفته: نوشتن شعری بر در توالت جهان! (اردهالی، ۱۳۸۶: ۱۵) و این را به‌عنوان آرزویش مطرح کرده است. توالت در واقع شخصی‌ترین مکانی است که وجود دارد و باید گفت شاعر با آوردن این جمله، جهان‌بینی خود را که بر تنهایی و پذیرش این تنهایی مبتنی است بیان می‌کند. در شعری دیگر شاعر، تنهایی را برکه‌ای می‌داند برای برهنگی برای خلاص شدن از شر نقابهای زندگی و برای هرچه غریزی‌تر و طبیعی‌تر زندگی کردن و البته برای پاک شدن. تنهایی با سرنوشت انسان مدرن یکی شده و انسان هم‌گویی این مسئله را پذیرفته است و سعی در تغییر آن ندارد؛ چرا که هر تلاشی بیهوده می‌نماید و سرانجام همه‌مان، بالأخره تنهایی است. اشعاری هست که با بررسی آنها، این نتیجه به دست می‌آید که شاعر بدون اینکه به تنه‌ایش وقعی بگذارد، زندگی می‌کند و اصلاً برایش مهم نیست که ترکش کرده‌اند؛ اما در واقع این‌طور نیست. تنهایی درونی شاعر با تنهایی که ناشی از ترک شدن است، متفاوت است. شاعر می‌خواهد در درون تنها باشد

اما در کنار یک فرد دیگر. با بررسی اشعار و تصاویر و نحو جملات متوجه بزرگترین عامل مدرنیستی می‌شویم که تقریباً در جای جای آثار این شاعر جاری است؛ حتی اشعار دیگر که موضوعاتی متفاوت دارد در نهایت نوعی حالت تنهایی و انزوا به همراه دارد. مکانهایی که شاعر خلق می‌کند، همه به دور از شلوغی و ازدحام و یادآور محدودیت و درونگرایی است. تصاویر شاعر بیشتر به دور از کلیشه‌های مرسوم است و می‌شود با آنها به دید نوینی دربارهٔ تنهایی رسید. از جمله تصاویر مرکزی اشعار شاعر که باید به این موارد اشاره کرد: برکه، گوزن، آواز، صندلی کنار دیوار، پیاده‌روهای تنها، چمدان، زباله، جزیره، جام زهر، ملافه سفید، خواب آینه، سرگرمی پنجره، سنگر، چراغهای خاموش، کلمات، پرده‌های کشیده‌شده، ساق پا و میانه کوچه. تصاویری که مطرح شد، جایگزین‌های جدیدی است برای ارائه مفهوم تنهایی. همان‌طور که ملاحظه می‌شود از تصاویر و کلمات کلاسیک خبری نیست و شاعر با سرک کشیدن به خصوصی‌ترین لایه‌های زندگی انسان مدرن، سعی در مطرح کردن مسائل همیشگی بشر به شکل جدیدی دارد. به همین علت است که حوزه واژگانی مربوط به زندگی و خانه و مسائل شخصی، بیشترین درصد را در اشعار او به خود اختصاص داده است. بعد از آن مسائل مربوط به طبیعت مطرح است. نکتهٔ حائز اهمیت دیگری که وجود دارد، مکان و زمان است که شاعر به آنها توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. مشخص کردن مکانهای هر ۱۹ شعر به این موارد می‌انجامد: شعر فصلها پیش: خانه و کوچه/ تنهایی: سالن پذیرایی/ پیاده‌روی در شب: خانه/ شعری با انگشت روی خاکِ میز: اتاق یا خانه/ شیمیایی: سنگر (نامعلوم)/ شاگرد فرانسه‌زبان چهارساله‌ام: نامعلوم/ تنهایی: برکه و بیشه و جنگل/ بهار: خانه/ در آینه: خانه (نامعلوم)/ شبهای ما: خانه/ حوادث: پشت در، خانه/ جزر و مد: جزیره/ چراغ: خانه/ زن و میز چای، رنگ روغن: خانه/ صنم: پیاده‌رو و کافه/ پیاده‌روی: کمد، خانه/ اعتراف: خانه. جالب توجه است که خانه جایی است که بیشتر شعرها آنجا اتفاق می‌افتد. تصاویری که از مکان ارائه می‌کند با تعریف ارسطویی مکان تاحدودی تطابق دارد. درواقع اشعار معمولاً در مکانی خاص اتفاق می‌افتد و خواننده شاهد تغییر مدام مکان در اشعار نیست. نکتهٔ دیگری که باید اشاره کرد نحو اشعار است. این مسأله از سه بُعد در مقاله بررسی شده است: بررسی جملات، ترکیبات و افعال. با آنچه انتظار می‌رفت کمی متفاوت است. درمورد جملات، بیشترین درصد را



جملات سه جزئی و جملات مرکب؛ در مورد ترکیبات، بیشترین درصد را ترکیبات اضافی (که کمترین درصد این ترکیبات، اضافات تشبیهی و استعاری بود) و در مورد افعال، بیشترین درصد را افعال مادی تشکیل می‌داد. موضوع مورد بحث، تنهایی، موضوعی انتزاعی و درونی است و انتظار می‌رفت نوع افعال نیز انتزاعی و حسی باشد که این طور نبود. همچنین جملات سه جزئی نیازمند مفعول، بیشترین درصد را داشت. در واقع می‌شود این طور نتیجه گرفت که شاعر به دنبال مفعول (یک همراه) در تکاپو است. در مورد کم بودن اضافه‌های استعاری و تشبیهی باید گفت این مسأله کم بودن تصویر را باعث نشده و شاعر از راه‌ها و صنایع دیگری برای تصویرسازی بهره برده است؛ به طور مثال صنعت تشخیص و تشبیه، بیشترین کارکرد را در اشعار دارد و شاعر با استفاده از شخصیت‌بخشی گویی به دنبال راه چاره‌ای برای فرار از تنهایی است. او در تلاش است به همه چیز جان ببخشد تا شاید بتواند همراهی برای خود پیدا کند. گرچه در این عصر، اشیا نیز ماهیت و کارکرد اصلی خود را از دست داده است، شاعر ناامید نمی‌شود و به جستجوی خود ادامه می‌دهد. شاعر سرش درد می‌کند برای شکستن بحرانهایی که انسان مدرن را تحت فشار قرار داده است.

منابع

- امین‌پور، قیصر؛ *سنت و نوآوری در شعر معاصر*؛ چ ۴، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۹۰
- پاز، اوکتاویو؛ *دیالکتیک تنهایی*؛ ترجمه خشایار دیهیمی، لوح فکر، تهران: ۱۳۸۱
- جهانگللو، رامین؛ *مدرن‌ها*؛ نشر مرکز، تهران: ۱۳۹۴
- چایلدز، پیتر؛ *مدرنیسم*؛ ترجمه رضا رضایی، چ دوم، ویراست دوم، نشر ماهی، تهران: ۱۳۸۶
- سیدحسینی، رضا؛ *مکتب‌های ادبی*؛ ج ۲، چ ۱۴، نگاه، تهران: ۱۳۸۷
- محمدی اردهالی، سارا؛ *برای سنگ‌ها*؛ چ دوم، چشمه، تهران: ۱۳۸۹
- _____؛ *بیگانه می‌خندد*؛ مروارید، تهران: ۱۳۹۲
- _____، *روباه سفیدی که عاشق موسیقی بود*؛ آهنگ دیگر، تهران: ۱۳۸۶
- _____؛ *گل سرخی در زد*؛ چشمه، تهران: ۱۳۹۴